

به نام خدا و سلام بر همه همراهان عزیز.

«دل بی بهره و نحس بودن و گستاخی مریخی»

هین،

ای دل بی بهره، از بهرام ترس

وز شهبان در ساعتِ اکرام ترس

دانه شیرین بود اکرام شاه

دانه دیدی، آن زمان از دام ترس

گرچه باران نعمت است، از برق ترس

شاد ایامی، تو از ایام ترس

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۹

ما در من ذهنی که در زمان مجازی زندگی می کنیم و با چیزی همانند می شویم، این دل جسمی ما بی بهره است و فایده ای ندارد و به ما زندگی واقعی نمی دهد.

این دل از جنس بهرام یا مریخ است که همراه با نحسی است، برایمان درد ایجاد می کند. ساختن چنین دلی تا ده دوازده سالگی برایمان کافی بود و نمی بایست تا حال ادامه می دادیم. حالا متوجه شدیم که این دل مریخی از چه جنسی است، پس باید از آن و خرابکاری هایش بترسیم، یعنی مواظب باشیم و به صفات و ویژگی های آن ادامه ندهیم .

یکی از مهمترین کارهایی که باید انجام دهیم این است که آن چه ذهن این لحظه برایمان مهم نشان می دهد و می خواهد به مرکزمان بیاورد را بی اثر کنیم تا پرده ای بین ما و خدا نشود که تعظیم خدا را که همان خوار و کوچک کردن من ذهنی ماست نتوانیم به جا آوریم .

و کار مهم دیگر مواظبت از این مرکز عدم شده و از دست ندادن کیفیت هشیاری ماست. به محض این که یک چیز در دلمان جا خوش کرد، حرص داشتن آن و مالک آن شدن کیفیت هشیاری ما را پایین می آورد. در صورتی که با فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان این لحظه یعنی اگر جذب آن چیز فانی نشویم، خدا خرد بهتری به ما می دهد و یک شادی خاصی به ما دست می دهد که همان شادی بی سبب است که دیگر از جنس شادی حاصل از آن همانندگی که در گذر زمان به ما دست می دهد نیست .

پس نباید به حرف های این دل بی بهره با خاصیت نحس بودنش که جز درد و خرابی حاصلی ندارد گوش دهیم و همیشه مواظب این لحظه باشیم که لحظه اکرام است. لحظه ای است که می توانیم به خرد خدا وصل باشیم و با فضاگشایی عمل کنیم. اگر ذهن دانه ای را برایمان شیرین جلوه داد مواظب باشیم که به دامش نیفتیم و هیچ وقت بدون ذهن بی ناظر زندگی نکنیم .

روی صحرا هست هموار و فراخ

هر قدم دامی ست، کم ران اوستاخ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۹

این جهان دام است و دانه‌اش آرزو

درگریز از دام‌ها، روی آر، زو

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۸

ما در زندگی خود شاهد باران‌های رحمت ایزدی بوده‌ایم، مثلاً موفقیت‌هایی که در کاری یا مقامی به‌دست می‌آوریم و در آن به‌سمت شکوفا شدن همانندگی‌هایمان پیش می‌رویم، باید مواظب باشیم که دچار برق آن نشویم که شادی و رحمتی که در این وضعیت حس می‌کنیم ذهنی است و مربوط می‌شود به شاد بودن از نوع شادی ایام که زمان مجازی است و تغییرات را برحسب ذهن ارزیابی می‌کند.

مثلاً جذب یک چیزی شدیم و بدون استفاده از هشیاری ناظرمان آن چیز را به مرکزمان بردیم و یک لذت و خوشی لحظه‌ای از آن گرفتیم، این شادی برحسب سبب‌سازی ذهنمان هست و بعد که مستی‌اش از سرمان رفت متوجه اشتباهات و دردهایی که به دامش افتادیم می‌شویم. پس تغییر وضعیت‌ها ما را خوشحال کرد نه شادی اصیل و بی‌سبب.

اگر به همین موضوع خوب دقت کنیم می‌بینیم که چطور بدون هشیاری ناظر، ما دچار نسیان و فراموشی شدیم و کلاً فضاگشایی را از یاد بردیم و چطور با این کار، ما کفه ترازوی هشیاری جسمی‌مان را سنگین‌تر کردیم و این من‌ذهنی زندگی پربرکت این لحظه و لحظات بعد ما را دزدیده‌است و ما را از وصال در این لحظه و استفاده از خرد هشیاری اصیل محروم کرده‌است.

پس اگر یک کار موفقیت‌آمیزی هم انجام می‌دهیم، نگوئیم که استاد شدیم مخصوصاً در این مسیر معنویت. بدانیم که آن از جانب خداوند بود و اجازه ندهیم من‌ذهنی‌مان به آن افتخار کند، چون در این صورت به دامش می‌افتیم.

و اگر شاهی به ما لطفی می‌کند نباید گستاخ شویم و به‌صورت من‌ذهنی بلند شویم، بلکه مواظب باشیم که این لحظه از فکرهایمان زندگی نخواهیم که اگر نرسیدیم و بی‌مراد شدیم حالمان خراب شود یا شکایت و ناله کنیم یا طلبکار باشیم که این‌ها همه از گستاخی من‌ذهنی در مقابل خداوند است.

لطف شاهان گرچه گستاخت کند

تو ز گستاخی ناهنگام ترس

چون بخندد شیر، تو ایمن مباش

آن زمان از زخم خون‌آشام ترس

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۹

ما اگر از همانندگی‌ها زندگی نخواهیم، به فراوانی و کوثر خداوند دست می‌یابیم. پس این قدر مگس دل نباشیم و بدون ناظر بودن بر ذهن بر هر همانندگی نجسیمی که این چیزهای شیرین و دارای زیبایی ظاهری مثل یک چشم بادامی فریبنده ما را به دام خود می‌اندازد و مرکز ما را آلوده می‌کند. پس باید خیلی مواظب باشیم و حزم داشته باشیم.

ای مگس دل، با لبِ شکر مپیچ

چشم بادام است، از بادام ترس

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۹

حزم این باشد که نفریید ترا  
چرب و نوش و دامهای این سرا  
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۹

با سپاس فراوان  
مهردخت از چالوس